

کلاس‌های تابستانی؛ رویکردها و کارکردها

در نظام آموزشی، فصل تابستان اغلب به عنوان فصلی اپوزیسیون در برابر سال تحصیلی ظاهر شده است. نماد مبارزه و رزم با روند یکنواخت آموزش در نظام‌های سنتی؛ نماد تفاوت و آزادی و رهایی از تقیدات سال تحصیلی. حتی به یاد دارم در دوران تحصیل، مراسم آتش‌سوزان در حیاط مدرسه داشتیم که از سر جهل و نادانی و در آخرین روز امتحانات خرداد ماه کتاب‌های مان را روی هم ریخته و به آتش می‌کشیدیم و از این طریق می‌خواستیم اعتراض خود را به وضع موجود اعلام کنیم. بعدها شنیدیم که مشابه چنین مراسم سرخپوست‌واری، در سایر مدارس و میان دیگر دانش‌آموزان نظام سنتی آموزش و پرورش رایج بوده است. اگرچه به تهدید و توبیخ جلوی برگزاری این مراسم در مدرسه گرفته شد اما مکان آن را تغییر دادیم و به پارک نزدیک مدرسه منتقل کردیم. این یعنی ما می‌خواستیم در نقطه‌ای از زمان و مکان، روند رسمی آموزش را به پایان برسانیم و به دنیا اعلام کنیم که دیگر بس است. ما می‌خواهیم چند ماهی نفس بکشیم! ما می‌خواهیم وارد فرآیند غیر رسمی به نام تابستان شویم.

در عمده‌ی مدارس در دهه‌های چهل تا شصت شمسی، مدارس و نظام آموزشی برنامه‌ی مشخص و هدف‌گذاری شده‌ای برای تابستان و تعطیلات آن نداشتند. عمدتاً این سه ماه، برزخی بود برای کسانی که در نمرات تجدید شده بودند و می‌بایست به هر ضرب و زوری جبران مافات کرده و خود را به سرخط لازم برای آغاز سال بعد تحصیلی می‌رساندند. از این رو تابستان نیز باز برای این

گروه از جاماندگان، دوزخی بدتر بود و برای سایرین بهشتی بی قید و قانون. مانند خماری که می‌داند عمر لذتش از نوشیدن کوتاه و اندک است و از پی این رنج، بیشتر می‌نوشد تا خماری صبح‌گاه را دو چندان کند. از این رو، دانش‌آموزان عمده‌ی وقت خود را یا به خواب و خوشی و ولنگاری طی می‌کردند یا به ضرب و زور پدر کنار دست او به حجره می‌رفتند تا چند ماهی وردست ایشان کار کنند یا به دست صاحب فنی سپرده می‌شدند که مهارتی بیاموزند یا در سال‌های دهه‌ی پنجاه به دوره‌ها و اردوهای پیشاهنگی فرستاده می‌شدند که این آخری البته بیشتر برای خانواده‌های مایه‌دارتر بود که نیازی به درآمد ناشی از کار فرزند در تابستان نداشتند.

به عنوان نمونه روایت‌های هوشنگ مرادی کرمانی را می‌توان مثال زد که قصه‌های دوران کودکی و نوجوانی خود را در قالب شخصیتی به نام مجید روایت می‌کند و بخش زیادی از این قصه‌ها، مربوط به تابستان و تعطیلات تابستانی و کارهای عجیب و غریبی است که در این بازه‌ی زمانی انجام داده است. از داستان هندوانه بگیرد تا رفتنش به اردوی پیشاهنگی و کار کردنش در عکاسی سر کوجه و... چند نگاه مفهومی مهم در نظام سنتی آموزش و پرورش به تابستان و تعطیلات تابستانی وجود داشت:

- ۱- تابستان، فرصتی برای جبران عقب ماندگی‌های آموزشی کودکان است.
- ۲- تابستان، فرصتی برای آموزش مهارت‌ها و فنون بیشتر توسط کودکان و نوجوانان است که در زندگی آینده به آنان کمک کند.
- ۳- تابستان، زمانی است که فقط بگذرد و عبور کند تا این بچه دوباره به مدرسه بازگردد و دست از سر ما بردارد!
- ۴- اگر نیاز باشد، باید در این مدت زمان کمک‌خرج خانواده باشد.
- ۵- در خانواده‌های کمی مرفه‌تر، رها و آزاد به حال خودش باشد و ول بچرخد و یللی تللی کند تا خستگی‌نُه ماه تحصیلی را به در نماید. نهایتاً برای خوشی استخری برود و آب بازی کند.



اما برای مدارس و معلمان‌ی که در طول سال تحصیلی به دنبال ثانیه‌ها و دقایق و به دنبال فرصت‌های متعدد و مجال‌های هرچند اندک جهت رشد و تعالی روحی و جسمی فرزندان خود بوده و هستند، فرصت تعطیلات تابستانه زمان زیادی است که می‌توان برای ترمیم و تعالی دانش‌آموزان بهره برد. اجازه دهید بی‌مقدمه تعدادی از تجربه‌های زیسته‌ی خود را با شما به اشتراک بگذارم تا از رهگذر آن‌ها به رویکردهای جدیدی برای استفاده از تابستان در جهت ادامه‌ی رشد و تعالی دانش‌آموزان برسیم:

تابستان؛ فرصتی برای یادگیری برنامه‌ریزی شخصی به کودکان

تا آن‌جا که به یاد دارم تابستان که شروع می‌شد، من می‌شدم موی دماغ مادر. احتمالاً همراه با اندکی بیش‌فعالی و کلافه از این‌که روزم را چگونه سپری کنم. مادر اما هر بار به بهانه‌ای و ترفندی، سرگرمی یا کاری فراهم می‌کرد: از رنده کردن هویج تا کوبیدن آبگوشت یا شستن حیاط و... اما باز زمان آن‌قدر زیاد بود که سودای بیکاری غلبه می‌کرد و مویه‌ی «حوصله‌ام سر رفته» بر می‌داختم.

تا این‌که به مرور و در طی سال‌ها آموختم که باید برای اوقات فراغت نیز برنامه داشت وگرنه کلافه و دیوانه می‌شوی. این داستان در سال‌های دوران راهنمایی و متوسطه برایم پرنگ‌تر شد و تقریباً در خردادماه شروع به برنامه‌ریزی تابستان همراه با رفقا می‌نمودیم. البته که در این برنامه و جدول زمانی، تفریحات و خوش‌گذرانی‌ها جایگاه نخست ارزشی را به خود اختصاص می‌داد اما همین که یاد گرفته بودیم (در دوره‌ی متوسطه دیگر تبدیل به یادگیری جمعی همراه با رفقای هم‌مدرسه‌ای شده بود) پیشاپیش برای عیاشی و خوش‌گذرانی در تعطیلات تابستانه برنامه‌ریزی کنیم، خود مهم‌ترین دستاوردی بود که در سنین بزرگسالی نیز به کمک‌مان می‌آمد. نفس برنامه‌ریزی؛ حتی برای اوقات فراغت و آسودگی.



۲ تابستان؛ فرصتی برای کسب تجربه‌های اقتصادی و مدیریت مالی کودکان

داستان دست‌فروشی من را اگر تاکنون نشنیده باشید، شنیدنی است. این‌که در دوران دبستان و یکی از تابستان‌ها که دیگر حسابی همه‌ی خانواده را از بیکار بودن خود کلافه کرده بودم، پیشنهاد فروش کِش سَر برای بانوان (که در دهه‌ی هفتاد مُد شده بود) و توسط همشیره‌ها در منزل طراحی و دوخته می‌شد، پیشنهادی وسوسه‌کننده و متفاوت بود. خط تولید در خانه، روزانه ده‌ها کِش سَر با طرح‌ها و مدل‌های مختلف می‌دوخت (که احتمالاً این نیز به‌خاطر وسوسه‌ی کسب درآمد توسط همشیره‌های بنده برای یافتن درآمدی فراتر از پول تو جیبی هفتگی پدر بود!) و بنده به عنوان کودکی در اواخر دوره‌ی دبستان زیر نظر پدر و جلوی دفتر کارش، کنار پیاده‌رو بساط پهن می‌کردم و او از بالای پنجره‌ی دفتر هر چند دقیقه یک‌بار مرا با نگاهی می‌پایید و زیر نظر داشت.

این نخستین تجربه‌ی فروش و بازاریابی من در تابستان بود. تجربه‌ای بسیار هیجان‌انگیز و دلچسب که تابستان را با آن سپری کردم. یاد گرفتم چگونه مشتری را جذب کنم. چگونه سفارش‌های اختصاصی برای مشتریان بگیرم (که مثلاً کِش سَر با رنگ لباس مشتری هماهنگ باشد!). چگونه چانه‌زنی و تخفیف گرفتن مشتری را مدیریت و ریزنی کنم، چگونه تشخیص دهیم کدام رنگ و کدام مدل بیشتر فروش دارد (تحلیل بازار)، چگونه تعداد بیشتری جنس بفروشم و در نهایت این‌که وقتی طمع کنم و بخواهم نیم ساعتی بیشتر به هوای فروش بیشتر بساطم را نگه دارم و جمع نکنم، چگونه با یورش مأموران سد معبر شهرداری مواجه خواهم شد که از لحظه‌ای غفلت من که چشمانم را پای بساط بستم و سر درگریبان فرو بردم، مواجه شده و گریه‌کنان به دنبال آنان خواهم دوید. پدر نیز به دنبال من هوایم را دارد تا کِش‌های سَر به یغما رفته را از دست ایشان پس بگیریم و در نهایت بساطی که به یغما رفت و نخستین پروژه‌ی اقتصادی من در پایان تابستان آن سال این‌گونه بسته شد. اما آنچه ماند، درس‌های عملیاتی و کاربردی فراوانی بود که تا سالیان سال و حتی امروز به من آموخته و به کارم آمده است.

مدرسه و مرکز آموزشی می‌تواند فرصت‌ها و پروژه‌های متعددی برای نوآموزان و دانش‌آموزان خود از این دست تعریف کند تا در طی تابستان با هدایت و راهنمایی معلمان و حتی مربیان مدعو از سایر مشاغل و صنوف با طراحی و اجرای آن، تجربه‌های زیسته در حوزه‌ی مدیریت مالی، فروش، بازاریابی و تحقیق بازار، سرمایه‌گذاری و حتی استقراض را در قالب‌های کوچک و کوتاه‌مدت (به اندازه‌ی سه ماهه‌ی تابستان) تجربه کنند و با این مفاهیم و سایر مفاهیم مالی به صورت عملی و کاربردی آشنا شوند. حتی اگر این پروژه‌ها به شکست یا ضرر مالی یا حتی مانند داستان من به یغما رفتن سرمایه و بساط بینجامد، باز هم آموزندگی و آموخته‌های فراوان در پی خواهد داشت.

۳ تابستان؛ فرصتی برای کسب تجربه‌های اشتغال‌محور و آشنایی با مشاغل و مهارت‌آموزی

در نظام پیشین آموزش و پرورش ایران، طرحی به نام طرح‌کاد وجود داشت که دانش‌آموزان در طول سال و تابستان باید روزهای خاصی را در یکی از صنوف و مشاغل، مشغول به کارآموزی و مهارت‌آموزی می‌شدند. این موضوع می‌توانست مقدمه‌ای برای آشنایی آنان با مشاغل و حرف‌گوناگون باشد تا در آینده، شغل خود را با نگاه وسیع‌تری انتخاب کرده و مهارت‌های پایه‌ی لازم را در آن کسب کرده باشند.

اگرچه طرح‌کاد به زمان تحصیل ما در دبیرستان قد نداد و پیش از آن نظام آموزش و پرورش تغییر کرد، اما در یکی از تابستان‌های دوره‌ی دبیرستان فرصتی برای من پیش آمد تا مشابه آن را تجربه کنم.

من از طرف یکی از اقوام و با هماهنگی و احتمالاً هدایت پنهان والدین، دعوت به کار در یک دفتر انتشاراتی شدم. بسیاری از مهارت‌هایی را که هنوز خیلی زیاد از آن‌ها استفاده می‌کنم، در همان فرصت سه ماهه‌ی کار در انتشارات آموختم. از تایپ کردن و صفحه‌بندی گرفته تا تعاملات اجتماعی در محیط کار و افراد



غریبه... حتی این که باید رودربایستی را کنار گذاشت و پیش از هر قراردادی، تمام جوانب آن را در نظر گرفت. به عنوان مثال در همان ابتدا و شروع کار از من پرسیدند: «شما ناهار از منزل می‌آوری یا از طرف دفتر برای شما ناهار گرفته شود و در پایان هزینه‌ی آن از حقوق کسر شود؟» و من که حوصله‌ی بردن غذا از منزل را نداشتم، تصمیم گرفتم همان‌جا غذا تهیه شود.

نگویم چه سفره‌های رنگین و خوشمزه‌ای که هر روز در کنار بزرگ‌ترها و پرسنل دفتر انتشاراتی پهن نمی‌شد و همراه نوشابه و سالاد نوش جان نمی‌کردیم. اما این حظ وافر دیری نیاید و در انتهای تابستان وقتی به دفتر مدیر رفتم تا با صد ذوق و شوق اولین چک حقوق خود را به صورت رسمی دریافت کنم، متوجه شدم که دو سوم حقوق سه ماهه‌ی تابستان بنده صرف هزینه‌ی ناهاری شده که هر روز از بیرون تهیه می‌شده است و بال‌ب و لوچه‌ی آویزان با چکی که یک سوم حقوقم در آن نوشته شده بود، از آن انتشاراتی خداحافظی کردم و تابستان آن سال را به پایان رساندم! و این‌گونه یاد گرفتم پیش از شروع هر کار و قراردادی، هزینه‌های آن را پیش‌بینی نمایم و بیرسم و جویا شوم.



یک آموخته‌ی مهم دیگر من در آن سه ماه کار در دفتر انتشاراتی، تدبیر جالبی بود که مدیر انتشارات به خرج داد و صفر تا صد چاپ یک کتاب را به من سپرد. نویسنده‌ی کتاب در کسوت یک روحانی بود که کتاب کوچکی درباره‌ی آداب دوستی و رفاقت از دید اسلام و اخلاق نوشته بود. متن ایشان چنان سنگین و دارای حشو و زواید و در بسیاری از قسمت‌ها گنگ و نامفهوم بود (درست شبیه کتاب‌های خطی حوزوی!) که به ذهنم رسید هیچ خواننده‌ی عامی متوجه متن کتاب نخواهد شد. با کسب اجازه از مدیر انتشارات، دست به ویراستاری آن زدم و خود همین موضوع نیز برایم آموختنی‌های بسیار داشت. اگرچه متن نهایی به قول نویسنده چیزی شده بود که دیگر نوشته‌ی او نبود، اما مدیر انتشارات متقاعدش کرد که متن جدید کتاب که توسط این نوجوان ویراستاری (و در واقع بازنویسی) شده، بهتر از متن جناب نویسنده است. و بالاخره کتاب (من!) در پایان تابستان چاپ شد و هنوز آن را به یادگار در قفسه‌ی کتابخانه دارم.

تابستان فرصت خوبی است که بچه‌ها در کنار پدرها (یا امروزه مادرهای شاغل و کارآفرین) یا اقوام نزدیک که می‌شود به آنان اطمینان نمود، مهارت‌های پایه‌ی اجتماعی و شغلی و تعاملاتی را تجربه کرده و آموخته‌های فراوان برای آینده‌شان ذخیره کنند. مدرسه نیز می‌تواند از طریق ایجاد یک شبکه‌ی اجتماعی از پدران و والدین، نوآموزان و دانش‌آموزان را همانند همان طرح کاد سابق، درگیر پروژه‌های شغلی کوتاه‌مدت در طی زمان تابستان نماید.



۴ تابستان؛ فرصتی برای کسب مهارت‌ها، هنرها و توانمندی‌های ویژه و خاص

به عنوان معلم وقتی در شهریورماه برنامه‌ی آموزش‌های رسمی و غیر رسمی سال تحصیلی را می‌نوشتیم، همیشه عناوین بسیاری در برنامه‌های غیر رسمی دوست می‌داشتیم برای دانش‌آموزان در نظر بگیریم تا مجموعه‌ی توانمندی‌ها و مهارت‌های ایشان را ارتقا ببخشیم. اما همیشه بودجه‌بندی زمانی و درس‌های رسمی که می‌بایست در طول سال تحصیلی به آن‌ها رسیده می‌شد، چنان بود که مجال برای باقی موضوعات نمی‌ماند.

تابستان فرصت بسیار خوبی است که دور از دغدغه‌ی آموزش‌های رسمی و کتاب درسی، بچه‌ها سراغ موضوعات و مهارت‌ها و دانش‌های عجیب و غریب بروند. از انواع و اقسام هنرها در حیطه‌های گوناگون زیبایی‌شناسی گرفته تا انواع و اقسام رشته‌ها و مهارت‌های ورزشی که در هر تابستان، ناخنکی به هر کدام بزنند تا بتوانند رشته و گرایش مورد علاقه و زمینه‌ی استعدادی خود را در یکی از حیطه‌های هنری یا ورزشی یا سایر مهارت‌ها بیابند.

در واقع تابستان فرصت خوبی برای ناخنک زدن است تا بتوان به آنان آموخت که علاقه و استعداد خود را در میان چندین رشته بیانند و در ادامه و در طول سال تحصیلی، آن یکی را که بیشتر علاقه و توانمندی دارند، پیگیری و دنبال نمایند. این‌گونه، هم حس ناخنک زدن‌شان ارضا می‌شود و هم آموزه‌ی استمرار و پشتکار داشتن در ایشان تقویت خواهد شد.

من همیشه به عنوان یک طراح آموزشی به دنبال عنوان‌های عجیب و غریب برای تابستان بچه‌ها بوده‌ام. چه عیب دارد امکانی فراهم کنیم که بچه‌ها در تابستان رانندگی با لودر یا تراکتور را در یک زمین کشاورزی نزدیک شهر بیاموزند و تجربه کنند؛ یا آموختن اسب‌سواری. یا آشنایی با قبایل بدوی در دل جنگل‌های آمازون یا زندگی کردن در قطب شمال؛ هر کدام می‌تواند عنوان یک کلاس آنلاین همراه با کلی فیلم و عکس باشد. درست کردن قرص آسپرین یا کِرِم دست و صورت در یک پروژه‌ی تابستانی، هم می‌تواند مفاهیم شیمیایی را به آنان بیاموزد و هم برای هشت هفته‌ی آموزشی برنامه‌ی آزمایشگاهی فراهم کند. آشنایی با زندگی مشاهیر ادبی از طریق



تئاتر می‌تواند عنوان خوبی برای یک کلاس تلفیقی ادبیات و نمایش باشد که توسط هر دو معلم و به صورت مشترک طراحی و اجرا می‌شود. یک‌بار حتی برای بچه‌هایی که علاقه به شعر داشتند، گعده‌ی ادبی درست کردیم و حتی آرایش و دکوراسیون یکی از کلاس‌ها را در طول تابستان کاملاً تغییر داده و با پستی و متکا و کرسی، فضایی برای شعرخوانی و گپ‌وگفت ادبی شکل دادیم؛ همراه با صرف قهوه و هندوانه برای شرکت‌کنندگان!

بیشتر با نوآموزان و دانش‌آموزان

این خاطره همیشه در ذهن من و هم‌کلاسی‌هایم جای دارد که در یکی از تابستان‌های دوره‌ی تحصیل، معلم‌های راهنمای خوش ذوقی داشتیم که کاملاً داوطلبانه (یعنی خارج از زمان و شرح وظایف شغلی‌شان) برنامه‌ی کوهپیمایی ویژه‌ای در سحرگاهان تدارک دیده بودند. هر کدام با ماشین شخصی، صبح زود و بعد از اذان صبح می‌آمدند دم در خانه‌ی بچه‌ها و در گروه‌های چهار تا پنج نفره که ظرفیت هر ماشین بود، به دل کوه می‌زدیم. تمام کیف ماجرا هم آن بود که صبح خیلی زود باید از خواب پا می‌شدیم و این خلاف روال باقی ایام سال بود و دوم این‌که سوار ماشین شخصی آن‌ها می‌شدیم و سوم این‌که همه بچه‌های دوره (که تقریباً شصت نفر می‌شدند) حضور نداشتند و به گروه‌های کوچک‌تر تقسیم شده بودیم و هر هفته، نوبت یکی از گروه‌ها بود. حتی در گروه‌بندی نیز به ظرافت‌ها و نکات تربیتی توجه شده بود. این‌که هم دوستان صمیمی‌تر با هم باشند و هم آن‌ها که در سال تحصیلی گذشته احتمالاً رابطه‌شان شکرآب شده بود به این بهانه کنار هم قرار گیرند و سبب آشتی شود.

اما مهم‌تر از همه‌ی این‌ها برای من که امروز معلم هستم؛ بزرگ‌ترین درسش این بود که معلمان ما خارج از زمان و مکان و شرح وظایف شغلی‌شان وقت برای تعامل ویژه‌تر و منحصر به فردتر با هر کدام ما گذاشته بودند. شاید بشود امروز حساسانه خرده بگیریم که سوار شدن به ماشین شخصی معلم،



تبعات حقوقی و خدای ناکرده حادثه‌ای ممکن است داشته باشد؛ اما به نظر من یک معلم خلاق که دنبال ارتباط‌گیری و تعامل تربیتی منحصر به فرد با دانش‌آموزان و نوآموزان خود است و برای این امر مجال سال تحصیلی چندان کفایت نمی‌کند و به دنبال قالب‌های غیر رسمی‌تر است، تابستان فرصت خوبی برای چنین پروژه‌هایی است. برای احتمال رخداد تبعات ناگوار یا ناپسند آن نیز راه حل مطابق شرایط امروز می‌توان پیدا نمود.

۶ تابستان؛ فرصتی برای گسترش تعاملات اجتماعی کودکان

خانواده‌ی ایرانی امروزه به دلیل شرایط اجتماعی و فرهنگی در حال حرکت از یک نظام سنتی و فامیل‌محور به سمت یک نظام فردگرا و خانواده‌محور است. تعداد فرزندان به مرور در هر خانواده کمتر می‌شود، رابطه‌ی خانواده‌ها با یک‌دیگر هم‌چون گذشته زیاد و پرتکرار نیست. به دلیل حجم زیاد اطلاعات ناشی از شبکه‌های اجتماعی و اخبار در دسترس، حجم نگرانی والدین در خصوص احتمال آسیب‌های جسمی و روانی فرزندان‌شان بیشتر شده است. از دیگر سو حجم مواد و محتوای آموزشی رسمی و غیر رسمی در طول سال تحصیلی زمان زیادی برای خانواده‌ها و مدارس و مراکز آموزشی باقی نمی‌گذارد تا بتوانند کودکان را درگیر تعاملات اجتماعی بیشتر و فراتر از محیط مدرسه و خانواده و اقوام نزدیک نمایند.



همه‌ی این‌ها دست به دست هم داده‌اند تا کودکان امروزی و نسل‌های جدید، تعاملات کمتر اجتماعی را در سنین کودکی تجربه نمایند. این موضوع موجب فردگراتر شدن آنان در بزرگسالی و آسیب‌های اجتماعی و روانی خواهد شد که در آینده با آن دست و پنجه نرم خواهند کرد.

تابستان از این جهت می‌تواند فرصت بسیار مغتنمی باشد تا از طریق ایده‌ها و پروژه‌ها و برنامه‌های گوناگون و متنوع، فرصت‌های تعاملات اجتماعی بیشتر برای کودکان و دانش‌آموزان فراهم کنیم. علاوه بر همه‌ی مثال‌ها و تجربه‌های زیسته‌ای که در این گفتار برایتان تا این‌جا بازگو کرده‌ام که به نوعی در همه‌ی آن‌ها تجربه‌ی سطح بالاتری از تعاملات اجتماعی را در تابستان داشته‌ام و می‌توان مشابه آن برای کودکان نیز فراهم نمود، به ایده‌ها و تجربه‌های دیگری نیز می‌شود اشاره کرد.



در تابستان برگزاری جشن‌ها و آیین‌ها به مناسبت‌های مختلف توسط بچه‌ها به گونه‌ای که تمام یا حداکثر کار را خودشان در دست داشته باشند، به مراتب عملی‌تر و شدنی‌تر است تا در سال تحصیلی. شاید در طول سال تحصیلی، محدودیت‌های فراوانی برای اجرای چنین برنامه‌هایی توسط بچه‌ها در مدرسه یا منزل فراهم باشد. اما محیط فیزیکی و جو غیر رسمی مدرسه در ایام تابستان کمک می‌کند تا دانش‌آموزان نیز با فرمی غیر رسمی‌تر و دست‌بازتر بتوانند برنامه‌های آیینی یا جشن‌های مناسبی را برپا نمایند و با دعوت از همسایگان مدرسه یا منزل، برایشان تدارک برنامه‌ای جالب و متفاوت ببینند.

رفتن به محیط‌های اجتماعی گسترده‌تر نظیر بازارهای سنتی یا حتی سینما و تئاتر در تابستان برای مدرسه و دانش‌آموزان و خانواده‌ها، شدنی‌تر و کم‌دغدغه‌تر است. زمانی که دانش‌آموزان خودم را برای دیدن یک فیلم یا تئاتر یا نمایشگاه به سینما یا تئاتر یا موزه می‌بردم، بیش از آن‌که به اهداف آموزشی و هنرشناسی که برایشان مد نظر داشته باشم برسم، اهداف اجتماعی پررنگ می‌نمود و مجبور بودم با ایشان در مورد آداب حضور در چنین محیط‌هایی گفت‌وگو کنم؛ حتی نحوه‌ی تعامل با راهنمای موزه‌ی هنرهای معاصر یا خانم هنرمندی که دارد برای آنان در مورد اثر هنری‌اش صحبت می‌کند و هم‌چنین درباره‌ی مدل نشستن بر روی صندلی‌های سالن تئاتر با توجه به کم‌جا بودنش و تفاوت فضای سالن سینما با سالن تئاتر و رعایت سکوت در هر کدام به شیوه‌ای متفاوت برایشان سخن‌سرایی کرده و به صورت عملی آموزش دهم.

یا حتی به ایشان بیاموزم که چگونه باید با فروشنده‌ی بی‌اعصابی که فقط فلان جنس را او دارد و بچه‌ها را به خاطر کم‌سن بودنشان از مغازه بیرون پرت کرده است، تعامل و مذاکره داشته باشند تا بتوانند جنس مد نظر برای پروژه‌شان را تهیه کنند. یا وقتی برای یک پیاده‌روی ساده‌ی عصرگاهی که با هم قرار می‌گذاریم که از مدرسه تا فلان میدان نزدیک پیاده برویم و در طول راه بستنی بخوریم، چگونه با متلک‌های عابران مواجه شویم. یا این‌که به یکی از مناطق

بسیار ضعیف حاشیه‌ی شهر برویم و برای‌شان کمک‌های خیریه ببریم و از نزدیک، بچه‌ها حلی‌آبادها و سبک زندگی آن گروه از اجتماع را نیز مشاهده کنند. این‌ها همه تعاملات اجتماعی دانش‌آموزان و کودکان را در سطحی بالاتر و فراتر از محیط خانواده و فضای محدود و نسبتاً یک‌دست مدرسه درگیر می‌کند. تجربه‌هایی که امروزه در بزرگسالی، به کمک من آمده است و یقیناً کودکان امروز برای فردای خود به تجربه‌ها و تعاملات بیشتر اجتماعی نیاز خواهند داشت.

و در نهایت، تابستان؛

تابستان بهترین فرصت و بستر زمانی و موقعیتی برای اجرای چنین برنامه‌های تربیتی و پرورشی از سوی مدرسه یا خانواده است. شما به‌عنوان معلم به راحتی می‌توانید بچه‌ها را به جای صبح، عصرگاه یا هنگام غروب برای ساعتی به مدرسه بکشانید و برنامه‌ای اجتماعی را درون یا بیرون از مدرسه اجرا کنید. حتی اگر سن آن‌ها کم باشد، از حضور والدین در کنار فرزندانشان بهره ببرید. حداقل همانند سال تحصیلی نه شما و نه آنان دغدغه‌ی صبح زود بیدار شدن فردا یا انجام تکالیف باقی‌مانده را نخواهید داشت.

البته خوب است به عنوان یک معلم بدانید که آسمان هم در شب‌های تابستان در نیمکره‌ی شمالی، حرف‌های بیشتر و جذاب‌تری نسبت به آسمان در شب‌های زمستان دارد که می‌توانید با دانش‌آموزان و والدین مدرسه‌ی خود از آن بهره ببرید. با خیال آسوده تا صبح بیرون از شهر روی زمین خدا دراز بکشید و خیالتان راحت باشد که فردا صبح می‌توانید تا ظهر بخوابید و هیچ ساعتی هم برای شما یا دانش‌آموزان‌تان زنگ نخواهد زد!



تابستان را دریابید و آن را با برنامه‌های مهیج و محیرالعقول خود، برای دانش‌آموزانتان تبدیل به خاطره‌ای ماندگار در ذهنشان کنید، همان‌طور که معلمان و خانواده برای ما چنین کردند...

کلاغان قدر تابستان چه دانند

نگارا مردگان از جان چه دانند

معلم دیروز، دانش‌آموز امروز
محمد رضا باقری - بهار ۱۴۰۰